

پیوست بخش دوم (۲) افسانه فوریم (داستان استر و مردخای)

داستان استر و مردخای در یک سوره تورات به نام «کتاب استر» آمده، و گفته شده که در زمان پادشاهی خشیارشا اتفاق افتاده است. ناقلان این داستان انبیای یهود بوده‌اند که در زمانی از سده دوم پم وارد تورات کرده‌اند تا یک داستان تاریخی دینی قوم یهود موسوم به «فوریم» را جاودانه سازند؛ داستانی که از زمانهای دورتر در خاطره قومی آنها به نحو مبهمی مانده بوده ولی حقیقتش در زمان نگارشش برایشان معلوم نبوده است و به نحوی که خواهیم خواند بازنویسی کرده‌اند.

این داستان را پائین‌تر از روی تورات خواهیم خواند، ولی پیش از خواندن آن خواهیم کوشید که منشأ داستان را بیابیم. به نظر می‌رسد که اصل این داستان مربوط به شورش باشد که در سال ۴۱۰ پم در مصر بر ضد اسرائیلیان جزیره «یب» (اکنون جزیره الفیله) به راه افتاد. در این جزیره یک جماعت بزرگ یهودی از زمان فرعونان جاگیر بودند؛ جماعتی که شاید پس از تخریب اورشلیم در سده هفتم پم به دست نبوخذنصر بابل‌ی به مصر پناهنده شده بودند. شاید هم از بقایای اسرائیلیان قدیم مصر بودند که همچنان در مصر ماندگار شده بودند. آنها برای خودشان جامعه‌ئی مجزا تشکیل داده بودند و شهر نسبتاً بزرگی داشتند. وقتی مصر در زمان کام‌بوجیه ضمیمه ایران شد این یهودیان مصری - به‌عنوان بخشی از رعایای فرعون مصر - دارای زندگی رضایتبخشی بودند، و معبد خاص خودشان را داشتند. داریوش دوم ضمن یک سلسله اصلاحات که در کشورهای شاهنشاهی انجام داد، در سال ۴۱۹ پم ضمن فرمانی به متولیان معبد یهودان مصر دستور فرستاد که مجموعه قوانینی که عزرا در سرزمین اصلی اسرائیل به دستور او وضع کرده است را در میان خودشان مجرا بدارند و مراسم عید فصیح را برطبق قوانین عزرا انجام دهند. اجازه نوسازی معبدشان با هزینه خزانه شهریاری مصر نیز همراه این دستور فرستاده شد. این دستور در میان یهودان جزیره خوانده شد و شور و اشتیاقی در آنها پدید آورد.^۱

ولی آنها پس از آنکه معبدشان را نوسازی کردند، با سوءاستفاده از آزادی‌هائی که چتر

حمایت شاهنشاهی برای ادیان و عقاید ایجاد کرده بود دست به اقداماتی از قبیل قربانی کردن گاو در معبدشان زدند که توهین به مقدسات مصریان به شمار می‌رفت، و کاهنان مصری را برضد آنها برانگیخت.

در این زمان افسری به نام وی‌دَرَنَه سپهسالار و فرماندار جنوب مصر بود، و اَرشامَه هخامنشی شهریاری کل مصر را داشت. ارشامه در سال ۴۱۱ برای دادن گزارش روانهٔ ایران شد، و امر سرپرستی مصر به وی‌دَرَنَه سپرده شد. پسر وی‌دَرَنَه که نامش را یهودانِ مصر «نَفایان» نوشته‌اند (و ما شکل درستش را نمی‌دانیم) جانشین پدر در جنوب مصر شد. به زودی کاهنان جنوب مصر سربازان مصری زیر فرمانِ نَفایان را به اعتراضِ قربانی کردن گاو در معبد یهودان برضد یهودان شوراندند. از آنجا که قوانین ایران - به خاطر مراعات مقدسات مصریها - قربانی کردن گاو در مصر را ممنوع اعلام داشته بود و یهودان با آن عملشان قانون ایران را نقض کرده بودند، نَفایان نیز گویا با این شورش موافق بود. معبدی که مردم جزیره در زمان آخرین فرعونان مصر و پیش از لشکرکشی کام‌بوجیه به مصر در جزیره ساخته و در زمان داریوش دوم نوسازی کرده بودند توسط شورشیان ویران و با خاک یکسان شد، و گنجینهٔ آن به تاراج رفت. یهودان با زنان و فرزندانشان پلاس پوشیدند و سوگوار نشستند و روزه گرفتند و از خدایشان تقاضا کردند که دشمنانشان را نابود کند؛ و با نوشتن شکوایه‌ئی نزد فرمانداران اسرائیلی شهرهای اورشلیم و سامره - در فلسطین - دادخواهی کردند و به آنها اطلاع دادند که این معبد در زمان قدیم ساخته شده بوده و کام‌بوجیه وقتی مصر را گرفته حرمت آن را حفظ کرده است، و از آنها تقاضا کردند که برای بازسازی معبد ویران شده وساطت و اقدام کنند. ولی یهودان سامره و اورشلیم با یهودان مصر میانهٔ خوبی نداشتند. پاسخی که از اورشلیم و سامره به آنها رسید آن بود که نزد ارشامَه - شهریار مصر - دادخواهی کنند، و از آن پس نیز از قربانی کردن گاو خودداری ورزند. پلاس پوشی و روزه‌داری و زاری یهودان به درگاه خدایشان ادامه یافت. نفرین آنها متوجه وی‌دَرَنَه بود که می‌پنداشتند محرک این شورش بوده زیرا با قربانی کردن گاو و گوسفند مخالف بوده، و پسرش با اشارهٔ او مرتکب این جنایت شده است. جمع بزرگی از آنها به سوی پایتختِ جنوب مصر - تبس - به راه افتادند و در کنار دروازهٔ شهر بست نشستند. این اقدام آنها شورش تلقی شد، و همه‌شان به اتهام برهم زدن نظم عمومی بازداشت و زندانی شدند. در دنبال گزارش می‌خوانیم که خدای اسرائیل لابه‌های یهودان مظلوم را شنید و وی‌دَرَنَه را مورد غضب قرار داد، پی‌پای وی‌دَرَنَه را سگهای هار دریدند، و همهٔ کسانی که در ویران کردن معبد خدای اسرائیل شرکت کرده

بودند کشتار شدند.^۱

معلوم نیست که کشتار «دشمنان اسرائیل» چه گونه صورت گرفت، ولی می‌توان پنداشت که ارشامه وقتی به مصر برگشت بازداشتی‌های اسرائیل هنوز در زندان و در بیم کشتار بودند، و او آنها را آزاد کرد، و مسیبان تخریب معبد را کیفر داد. اما کیفرهای شدید مسیبان مصری واقعاً که عمدتاً کاهنان بودند برای ایران گران تمام شد، زیرا همینکه خبر درگذشت داریوش دوم به مصر رسید - چنانکه بالاتر دیدیم - مصریان وارد شورش ضد ایرانی شدند. اردشیر دوم نیز همراه با آن گرفتار شورش کوروش کهتر شد و امکان نیافت که به موقع برای آرام کردن مصر اقدام کند، و مصر - چنانکه دیدیم - از اطاعت ایران بیرون شد. فرعونان جدید مصر که به یاری سربازان یهودی نیاز داشتند، همچون نیاکان دیرینه‌شان با یهودان نیک‌رفتاری کردند. اسنادی که از این دوره در جزیره بازمانده است نشان می‌دهد که یهودان به فرعون وفادار بوده و زندگی عادی داشته‌اند.^۲

چنانکه می‌بینیم، زندگی یهودان مصر به دنبال این شورش ضد یهودی در خطر جدی قرار گرفت و بسیاری از آنها به زندان افتادند و بیم کشته شدنشان می‌رفت. داستان تورات کنونی که رخداد بزرگ تصمیم به کشتار یهودان را به پایتخت ایران و زمان خشیارشا برده است، می‌گوید که قرار شده بود یهودان را کشتار همگانی کنند؛ ولی خدا به داد یهودان رسید و دشمنانشان کشته شدند و یهودان از خطر رهیدند. یعنی، یهودان اورشلیم در سده‌های بعدی در تورات خودشان داستان این یهودی ستیزی را مربوط به دوران خشیارشا دانستند که در پایتخت ایران اتفاق افتاده است، و داستان استرو و مردخای را ابداع کردند. در این داستان گفته شده که وزیر بزرگ خشیارشا که «هامان ابن همداتا اجاجی» بود محرک اصلی برای صدور دستور کشتار همگانی یهودان سراسر کشورهای تابع شاهنشاهی ایران بود.

قبیله اجاج از قبایل کهن فلسطین بوده است، و یهودیانی که به فلسطین کوچیده بودند مدت‌های درازی با آنها درگیری داشته‌اند. در تورات گفته شده که «اجاج» از عمالیک بودند (یعنی مردان درشت اندام). در کتاب سموئیل (۸/۱۵) از شاه عمالیک نیز با همین نام «اجاج» یاد شده است. پس هامان ابن همداتا اجاجی از همین قبیله و کنعانی (آرامی تبار) بوده است. چه بسا که محرک کاهنان مصری برای ویران کردن معبد یهودان در جزیره یب به اتهام قربانی کردن گاو در معبدشان همین هامان بوده است که امید داشته به این وسیله یهودان را برانگیخته

۱- همان: ۴۹۴-۴۹۵-۴۹۷.

۲- همان: ۵۰۸.

کند و به کشتن دهد و کین دیرینه‌اش که از زمان نیاکانش با خود می‌کشیده را از آنها بگیرد. داستان یهودی‌ستیزی این هامان اجاجی کاملاً قابل توجیه است، زیرا اجاجی‌ها - بنا به داستانهای تورات - از قدیم با اسرائیلی‌ها دشمن بوده و جنگها با یکدیگر داشته‌اند. شاید او یکی از بلندپایگان آرامی تبار در دستگاه شهریاری مصر بوده است؛ زیرا چنانکه می‌دانم هم یونانیها در آن دستگاه بودند هم آرامیها و هم مصریها. در این زمینه نامهای بسیاری از آرامیان در سده‌های پنجم و چهارم برای ما مانده که در مصر سکونت داشته‌اند. در گورستان آرامیها در مصر - که شماری از آنها در قرن حاضر شکافته و مطالعه شده است - نامهای ایرانی همچون بَغَه داتَه نیز دیده می‌شود، ولی نام پدر و پدر بزرگشان آرامی است، و نشانهای قومی و دینی سرزمینهای بومی خودشان در کنارشان دفن شده است، و این نشان از آن دارد که پسر در نسلهای بعدی نام ایرانی داشته.^۱

به هر حال، هامان اجاجی یک آرامی تبار خالص بوده، و بی‌شک در مصر می‌زیسته، ولی در داستان تورات کنونی تبدیل به وزیر خشیارشا شده است. در قرآن گفته شده که «هامان» وزیر فرعون مصر و دشمن بنی اسرائیل بود. این سخن نیز می‌بایست که ریشه در داستانهای بخشی دیگر از یهودان داشته باشد که تورات دیگری داشته‌اند. به نظر می‌رسد که یهودان حجاز تا اوائل سدهٔ هفتم مسیحی بنابر داستانهای تورات خودشان اصل داستان جزیرهٔ یب را به نحو مبهمی به یاد داشتند که در مصر اتفاق افتاده بوده. چنانکه می‌دانیم، داستان موسا و انبیای بنی اسرائیل در قرآن با آنچه در تورات کنونی آمده تفاوت دارد؛ علاوه بر موسا که شخصیتش در این تورات با شخصیت موسای تورات کنونی متفاوت بوده، داوود و سلیمان نیز که در تورات کنونی دو شاه بوده‌اند که خطاهای بزرگی هم داشته‌اند ولی پیامبر نبوده‌اند و کسان دیگری در زمان آنها نبوت داشته‌اند، در تورات یهودان حجاز هر دو شان پیامبران گزیدهٔ خدا بوده‌اند. در تورات کنونی داوود و سلیمان پادشاهان یک شهر و چند روستا بوده‌اند، ولی در داستان آن تورات دیگر که در قرآن نیز آمده است داوود و سلیمان شاهان سراسر گیتی بودند و کلیهٔ موجودات روی زمین در فرمان داشتند. داستان ابراهیم نیز در آن تورات - آن گونه که در قرآن آمده - با تورات کنونی تفاوت بسیار داشته است. یقیناً تورات دیگری نزد یهودان حجاز بوده که داستانهایش با داستانهای تورات یهودان اورشلیم تفاوت داشته، و آنچه مردم حجاز می‌شنیده‌اند داستانهای این تورات دیگر بوده، توراتی که کشتار یادشده را مربوط به مصر می‌دانسته، و هامان را - به درستی - وزیر فرعون مصر (یعنی

شهریار مصر) می دانسته است. نام هامان در شش مورد در قرآن آمده و تصریح شده که وزیر فرعون و همدست او برای نابودسازی بنی اسرائیل بود، و به همین سبب مورد خشم خدای بنی اسرائیل قرار گرفت؛ و سرانجام به کیفر کردار بدش رسیده همراه فرعون غرق شد. نوشته‌هایی که در سدهٔ اخیر در مصر، در همین جزیرهٔ یب (جزیره الفیله)، کشف شده حقیقت رخداد را برای ما بیان داشته است، و با بازخوانی آنها معلوم می شود که اصل واقعه در مصر اتفاق افتاده بوده است. اما نویسندگان تورات کنونی حضور جماعات یهودی در مصر به رسمیت نمی شناخته‌اند، و عقیده داشته‌اند که پس از آنکه بنی اسرائیل همراه موسا از مصر گریختند دیگر هیچ‌گاه هیچ یهودی‌ئی در مصر نبود. یهودان مصر نیز اختلافشان با یهودان اورشلیم به حدی بود که قبلهٔ آنها را به رسمیت نمی شناختند و قبلهٔ خاص خودشان را داشتند که در همان جزیره ساخته بودند. علت سکوت تورات کنونی دربارهٔ یهودان مصر نیز همین است.

اینک داستان‌رهایی یهودان از کشتار همگانی با یک نماد دینی به نام «فوریم» گره خورده و از آن به عنوان یکی از مهمترین رخدادهای تاریخ یهود یاد می شود و همه‌ساله یهودان در سراسر گیتی آن روز را گرامی می‌دارند؛ گرامی داشت روزی که قرار بوده یهودان کشتار همگانی شوند ولی دشمنان آنها که برضدشان توطئه چیده بوده‌اند کشتار شده‌اند تا بندگان گزیدهٔ خدای اسرائیل زنده بمانند و نام خدایشان جاویدان بماند. این داستان در تورات کنونی چنین آمده است:

در زمان آحشوروش، همان آحشوروش که از هند تا حبش بر صد و بیست و هفت ولایت سلطنت می کرد، در آن ایام در حینی که آحشوروش پادشاه برکسی سلطنت خویش در دارالسلطنهٔ شوش نشسته بود، در سال سوم از سلطنتش ضیافتی برای جمیع سروران و خادمان خود برپا نمود و بزرگان پارس و ماد از امرا و سروران ولایتها به حضور او بودند. پس مدت مدید صد و هشتاد روز توانگری جلال سلطنت خویش و مجد و عظمت خود را جلوه می داد. پس از انقضای آن روزها پادشاه برای همهٔ کسانی که در دارالسلطنهٔ شوش از کمتر و مهتر یافت شدند مهمانی هفت‌روزه در ساختمان باغ قصر پادشاه برپا نمود. پرده‌ها از کتان سفید و لاجورد با ریسمنهای سفید و ارغوان در حله‌های نقره بر ستونهای مرمر سفید آویخته و تختهای طلا و نقره بر سنگ‌فرشی از سنگ سماق و مرمر سفید و مرمر سیاه بود. و آشامیدن از ظرفهای طلا بود و ظرفها را اشکال مختلف بود و شرابه‌های ملوکانه برحسب کرم پادشاه فراوان بود. و آشامیدن برحسب قانون بود که کسی برکسی تکلف نمی نمود، زیرا

پادشاه دربارهٔ همهٔ بزرگان خانه‌اش چنین فرموده بود که هرکس موافق میل خود رفتار نماید. شهبانو و شتی نیز ضیافتی برای زنان خانهٔ شاهی آحشویروش پادشاه برپا کرد. در روز هفتم چون دل پادشاه از شراب خوش شد هفت خواجه سرای یعنی مهمومان و بزنا و حربونا و بَغتَا و اَبَغتَا و زاتر و کرکسرا که در حضور آحشویروش پادشاه خدمت می‌کردند را فرمود که شهبانو و شتی را با تاج شاهی به حضور پادشاه بیاورند تا زیبایی او را به خلائق و سروران نشان دهد، زیرا که نیکو منظر بود. اما شهبانو و شتی نخواست که به حسب فرمانی که پادشاه به دست خواجه سرایان فرستاده بود بیاید. پس پادشاه بسیار خشمناک شده غضبش در دلش مشتعل گردید. ... آنگاه «ممنوکان» به حضور شاه عرض کرد که ... اگر این عمل و شتی نزد زنان در ممالک شایع شود شوهرانشان در نظرشان خوار خواهند شد.

پس از این واقعه شاه می‌فرماید که دیگر و شتی حق ندارد که در بزماه‌های شاه حضور یابد. سپس تصمیم می‌گیرد که همسر دیگری بگیرد و به جای و شتی شهبانوی ایران کند. مردی یهودی در شوش است که مُردخای نام دارد و دختر عمویش را که پدر و مادرش مرده‌اند در خانه‌اش سرپرستی می‌ند. این دختر که هَدَسَه نام دارد را مردخای به‌عنوان یک دوشیزهٔ ایرانی که نامش اِستَر (ستاره) است به کارگزاران شاه معرفی می‌کند تا به‌شاه نشان داده شود.

پس چون فرمان پادشاه شایع شد و دختران بسیار در دارالسلطنهٔ شوش زیر دست «هیجای» جمع شدند، اِستَر را نیز به‌خانهٔ پادشاه زیر دست هیجای که نگهبان زنان بود آوردند. و آن دختر به نظر او پسند آمده توجه او را جلب کرد. ... پس اِستَر را در سال هفتم سلطنت آحشویروش پادشاه در ماه دهم که ماه طیبیت باشد به قصر شاهی آوردند. و پادشاه اِستَر را بیش از همهٔ زنان دوست داشت و بیش از همهٔ دوشیزگان در حضور وی نعمت و التفات یافت، لذا تاج شاهی را بر سرش گذاشت و او را به‌جای و شتی شهبانوی خویش کرد. ...

در آن ایام در حینی که مردخای در دروازهٔ پادشاه نشسته بود دونفر از خواجه سرایان پادشاه و حافظان آستانه یعنی بَغتَان و تارَش غضبناک شده خواستند که بر آحشویروش پادشاه دست بیندازند. و چون مردخای از این امر اطلاع یافت آن را به شهبانو اِستَر خبر داد، و اِستَر از زبان مردخای به‌شاه اطلاع داد. پس این امر را تفحص نموده صحیح یافتند و هر دو ایشان را بردار کشیدند و این قصه در حضور پادشاه در کتاب تواریخ ایام نوشته شد.

پس از این وقایع آحشویروش پادشاه، هامان ابن همداتا اجاجی را عظمت داده

به درجه بلند رسانید و کرسی او را از تمامی رؤسائی که با او بودند بالاتر گذاشت و جمیع خادمان شاه که در دروازه شاه بودند به هامان سر فرود می آوردند و سجده می کردند، زیرا که شاه چنین فرموده بود. لیکن مردخای سر فرود نمی آورد و او را سجده نمی کرد. و خادمان شاه که در دروازه شاه بودند از مردخای پرسیدند که تو چرا نسبت به فرمان شاه بی توجهی می نمائی؟ هر چند روز به روز به او می گفتند به ایشان گوش نمی داد. پس هامان را خبر دادند تا ببینند که آیا کلام مردخای ثابت می شود یا نه، زیرا به ایشان خبر داده بود که من یهودی هستم.

و چون هامان دید که مردخای سر فرود نمی آورد و او را سجده نمی نماید از غضب مملو گردید. و چونکه دست انداختن بر مردخای تنها به نظر او سهل آمد و او را از قوم مردخای اطلاع داده بودند، پس قصد هلاک نمودن جمیع یهودیانی کرد که در تمام مملکت آحشویروش بودند، زیرا که قوم مردخای بودند.

در ماه اول از سال دوازدهم سلطنت آحشویروش که ماه نisan باشد، هر روز در حضور هامان و هر ماه تا ماه دوازدهم که ماه آذار باشد فور یعنی قرعه می انداختند. پس هامان به آحشویروش پادشاه گفت: قومی هستند که در میان قومها در جمیع ولایتهای مملکت تو پراکنده اند و شرائع ایشان مخالف همه قومها است و شرائع پادشاه را به جا نمی آورند و ایشان را چنین وا گذاشتن برای پادشاه مفید نیست. اگر پادشاه را پسند آید حکمی نوشته شود که ایشان را هلاک سازند. ... پس کاتبان پادشاه را در روز سیزدهم ماه اول احضار نمودند و بر وفق آنچه هامان امر فرمود به امیران پادشاه و به والیانی که بر هر ولایت بودند و بر سروران هر قوم مرقوم شد. ... تا همه یهودیان را از پیر و جوان در یک روز یعنی سیزدهم ماه دوازدهم که ماه آذار باشد هلاک کنند و اموال ایشان را غارت کنند. ... و این حکم در دارالسلطنه شوش نافذ شد و پادشاه و هامان به نوشیدن نشستند، اما شهر شوش مشوش بود.

چنانکه می بینیم، شاهنشاه ایران می خواسته شهبانو را طلاق بدها و با دختر دیگری ازدواج کند و این دختر را شهبانوی ایران سازد، و یک یهودی حيله گر او را فریب می دهد و یک دختر یتیم یهودی را به عنوان اینکه ایرانی است به شاهنشاه قالب می کند، و این دختر بی نام و نشان یهودی شهبانوی ایران می شود. نه شاهنشاه و نه هیچ کس از درباریان و بزرگان ایران متوجه این فریب بزرگ نمی شود. شاهنشاه مثل یکی از دهاتی ها، وقتی می خواسته زن بگیرد، چیزی جز زیبایی دختر برایش اهمیت نداشته، و همینکه دختر را دیده او را پسندیده و بی پرس و جو گرفته و تاج بر سرش نهاده شهبانو کرده است.

به نظر می رسد که این بخش داستان می بایست از داستان معروف «نارگیلیه» گرفته شده

باشد که یونانیها می‌گفتند ایرانیها او را به آتن فرستادند، و او نزد حاکمان آتن برای خودش جا باز کرد و همهٔ اسرار آتن را برای دربار ایران می‌فرستاد.

دربار شاهنشاهی هم چنان بی‌در و پیکر بوده که یک مرد بی‌نام و نشان به نام مردخای با حيله‌گری برای خودش در آن جا باز کرده بوده و به مقام بلند رسیده است بدون آنکه معلوم شود که اهل کجا است و از چه خاندان و قومی است و از کجا آمده است. هیچ‌کس از بزرگان دربار ایران نیز از اصل و نسب و پیشینهٔ او هیچ اطلاعی نداشته است. شاهنشاه حتی خبر نداشته که یهودان دین دیگری دارند و طبق احکام دین ایرانی رفتار نمی‌کنند، و همدان اجاجی این‌را به‌او اطلاع داده و از او اجازه گرفته که همهٔ یهودان را کشتار و نابود کند.

جالبترین بخش این داستان رسم قرعه‌اندازی در دربار شاهنشاه برای آن بوده که تصمیم بگیرند که در پایان هر سال باید کدام یک از اقوام زیرسلطهٔ شاهنشاهی قتل عام شوند (در ماه اول از سال دوازدهم سلطنت آحشویروش که ماه نیشان باشد، هرروز در حضور هامان و هرماه تا ماه دوازدهم که ماه آذار باشد فور یعنی قرعه می‌انداختند.) و آن سال قرعه به نام یهودان درآمد و قرار شد که یهودان سراسر جهان در روز سیزدهم ماه آخر سال کشتار و نابود شوند.

مردخای یهودی که استر را حيله‌گرانه شهبانوی ایران کرده بود همه‌روزه به‌طور ناشناس در برابر دروازهٔ خانهٔ شاه می‌نشست، و اتفاقاً زمزمهٔ دو مرد خشمگین مست از نوکران شاه که تصمیم به کشتن شاه گرفته بودند را شنید و آن‌را توسط استر به‌شاه رساند. این خدمت که جان شاه را نجات داده بود سبب شد که او دروازه‌بان خانهٔ شاه شود. شاه خبر نداشت که مردخای از خویشان استر و پرورندهٔ او است. هامان وقتی متوجه می‌شود که مردخای از قوم یهود است تصمیم می‌گیرد که همهٔ یهودان جهان را نابود کند. علت این امر نیز فقط یهودی بودن مردخای است نه چیز دیگری. مردخای به استر رهنمود می‌دهد که برای به کشتن دادن هامان توطئه بچیند. پس استر از شاه اجازه می‌گیرد که هامان را با شاه مهمان کند. در همین روزها شاه به یاد مردخای می‌افتد و برآن می‌شود که به مردخای به‌خاطر خدمتی که با افشای توطئهٔ قتل به‌او کرده است پاداش بزرگی بدهد، و این در حالی بود که هامان قصد بردار کردن مردخای را داشت و دارا را نیز آماده کرده بود. در این مهمانی استر به هامان سخنانی می‌گوید که باعث خشم شاه بر هامان می‌شود و شاه برای فرونشاندن خشم خویش به باغ قصر می‌رود تا قدم بزند. و چون شاه خارج می‌شود، استر زمینه می‌چیند که هامان وارد خوابگاه او شود و در غیاب او بر بستر او بخوابد. هامان فریب می‌خورد و وارد خوابگاه استر می‌شو و روی بستر او می‌خوابد، و شاه می‌آید و او را می‌بیند و به جلاد می‌سپارد تا اعدامش کند.

چون پادشاه از باغ قصر به مجلس برگشت، هامان بر بستری که استر بر آن می خوابید افتاده بود. پادشاه گفت: آیا شهبانورا نیز در خانهٔ من بی عصمت می کند؟ سخن هنوز بر زبان پادشاه بود که روی هامان را پوشاندند. آنگاه «حربونا» - یکی از خواجه سرایانی که در حضور پادشاه بود گفت: اینک دار پنجاه ذراعی که هامان آن را به جهت مردخای که آن سخن نیکو برای پادشاه گفته است فراهم نموده در خانهٔ هامان حاضر است. پادشاه امر فرمود که هامان را بر همان دار به صلیب بکشند. پس هامان را برداری که برای مردخای فراهم کرده بود بر دار کشیدند و خشم پادشاه فرو نشست.

چنانکه می بینیم، انبیای یهودی این داستان را با بخیه کردن چند داستان که در اینجا و آنجا شنیده بوده اند بسیار ساده لوحانه ساخته اند. علاوه بر داستان نارگیلیه، جای پای یکی از داستانهای کتیسیاس دروغین نیز در اینجا به خوبی نمایان است. استاتیرای داستان کتیسیاس که زن داریوش سوم بوده به زن خشیارشا تبدیل شده، و برخی از داستانهای توطئه در دربار داریوش دوم و اردشیر دوم که کتیسیاس به پروشات (یعنی پریزاتیش) نسبت داده نیز وارد داستان استر شده است. پروشات می شود وشتی، و استاتیرا می شود استر.

داستانهای این گونه در تورات بسیار است که از این سو و آن سو گرفته شده و بخیه شده و به قوم یهود نسبت داده شده است. انبیای یهود در موارد بسیاری چنین بخیه‌هایی انجام داده داستانهای را به خودشان وابسته اند، و از آن جمله داستان معروف به آب انداختن موساست که رونویسی از داستان سارگون اکادی است که اتفاقاً متن اصلی آن در کاوشهای سدهٔ اخیر از زیر زمین بیرون آمده و ترجمه و منتشر شده است. همچنین است داستان طوفان نوح که رونویسی ناقصی از بخشی از الواح معروف گلگامیش است، و آن فیضان عظیمی بوده که در زمانهای بسیار دوری در سرزمین سومر اتفاق افتاده بوده است، و پیش از این در جای خود به آن اشاره کردیم.

اگر شاخ و بالهای داستان استرو و مردخای را بزدائیم خواهیم دید که اصل داستان همان موضوع جزیرهٔ یب در مصر است. وقتی به نامهای شخصیت‌هایی که در این داستان آمده است دقت کنیم، می بینیم که نامها آرامی اند. قهرمان این داستان نیز همان «هامان پسر همداتا اجاجی» است. «اجاجی» یعنی از قبیلهٔ اجاج، که گفتیم یکی از قبایل کنعانی فلسطین بوده است. شهریار مصر نیز جایش را به شاهنشاه داده و شاهنشاه نیز خشیارشا است. همهٔ این دستکاریها برای آن بوده که تا بر اهمیت رخداده افزوده گردد و قوم یهود اهمیت و منزلت بیشتری برای خودش بترشد. شاخ و بالهایش نیز داستان نارگیلیه و بخشی از داستان

کتیسیاس دروغین، به علاوه یک داستان نامعلوم دیگر است که به هم بخیه شده‌اند. پروشات (یعنی پریزاتیش) که در داستان کتیسیاس زن داریوش دوم و مادر اردشیر دوم است در تورات به وشتی شهبانوی خشیارشا تبدیل شده است. استاتیرا که در داستان کتیسیاس زن اردشیر دوم است در تورات شهبانوی بعدی خشیارشا است. توطئه‌گر در داستان کتیسیاس پروشات است و قربانیش استاتیرا؛ ولی در داستان تورات، توطئه‌گر استریهودی است. در داستان کتیسیاس استاتیرا به توطئه‌وشتی از میان می‌رود، در داستان تورات این وشتی است که به خشم شاه نابود می‌شود.

هدف انبیای یهود از وارد تورات کردن داستان استرو مردخای آن بوده که واقعه دینی موسوم به فوریم را با دربار ایران پیوند دهند، و مثل دیگر داستان‌هایی که چندجای دیگر تورات نیز به خودشان نسبت داده‌اند در اینجا نیز خودشان را قوم برگزیده و ممتاز جلوه‌گر سازند. مگر ما نمی‌بینیم که آنها از یک غلام بی‌شان و مرتبت یهود به نام یوسف که گفته شده غلام زرخرید یک حاکم محلی در جایی از مصر بوده (احتمالاً در نقطه‌ئی از غرب رود اردن که جزو مصر بوده) که پدر و مادر و برادرانش را نیز به فرعون فروخته بوده در یک روایت داستانی چه شخصیتی برای خودشان ساخته‌اند و چه گونه او را وارد کاخ فرعون کرده به تصمیم‌گیر دستگاه سلطنت فرعون تبدیل کرده‌اند؟ داستان استرو مردخای نیز با شاخ و بالهای بسیار آراسته شده است تا نشانگر عظمت قوم یهود باشد؛ قومی که به سبب احساس حقارت شدیدی که طی سده‌های متمادی در عمق روحشان انباشته شده بوده است برای خودشان به افسانه‌سازیهائی پرداخته‌اند تا احساس حقارت عینی را تبدیل به احساس غرور رؤیایی‌ئی کنند که انبیایشان همواره با پشتکار بسیار در آنها می‌دمیدند. و الحق که در این راه بسیار هم موفق بودند. همین افسانه‌ها بوده که قوم یهود را به عنوان یک قوم مشخص برای همیشه در تاریخ حفظ کرده تا آنکه در روزگار ما به چنین موقعیت ممتازی در جهان رسانده است.

در داستان استرو مردخای اساسی‌ترین ویژگی قومی یهود نیز بیان شده است، و آن رؤیای نابودسازی مخالفان قوم یهود و سلطه انحصاری بر جهان است؛ موضوعی که دهها بار در تورات توسط خدای بنی اسرائیل فرمان داده شده است و در جای خود اشاره‌ئی به آن خواهیم داشت. این رؤیا در داستان استر به ساده‌انگاری یک روستایی بی‌خبر از دنیا و جمعیت کشورهای ولی مالا مال از احساس حقارت و آتش‌کینه و دارای روحی دیوصفت و رنده‌خو و تشنه خون بیان شده است. در این داستان، قرعه‌اندازی سالانه مزعومی که برای

کشتار یکی از اقوام زیر سلطه شاهنشاهی انجام می‌گرفت به‌تدبیر یک زن و مرد یهودی به کشتار دسته‌جمعی دشمنان یهود در سراسر جهان می‌انجامد؛ انجام این دستور نیز به‌خود یهودان واگذار می‌شود تا به‌دلخواه خودشان دشمنانشان را در هر جا که هستند کشتار کنند:

پادشاه به همه یهودیانی که در همه شهرها بودند اجازه داد که به‌جهت جانهای خود جمع شده مقاومت نمایند، و تمامی قومها و ولایتها را که قصد اذیت ایشان می‌داشتند با اطفال و زنان ایشان هلاک سازند و بکشند و تلف کنند و اموال ایشان را تاراج کنند. و حکم پادشاه در یک روز یعنی سیزدهم ماه دوازدهم که ماه آذار باشد به همه ولایتهای احشویروش رسانده شد که یهودیان در آن روز جمع شوند و از دشمنان خود انتقام بکشند. ... و در همه ولایتها و جمیع شهرها در هر جایی که حکم و فرمان پادشاه رسید برای یهودیان شادی و سرور و بزم و روی خوش بود، و بسیاری از قومهای زمین به دین یهود گرویدند زیرا که ترس از یهودان بر ایشان مستولی شده بود.

و در روز سیزده ماه دوازدهم که ماه آذار باشد، ... یهودان بر دشمنان خود استیلا یافتند و در همه ولایتهای احشویروش پادشاه جمع شدند تا بر آنان که قصد ایشان داشتند دست بیندازند. و جمیع رؤسای ولایتها و امیران و والیان ایشان و عاملان پادشاه یهودان را اعانت کردند زیرا که ترس از مردخای بر دل ایشان مستولی شده بود از آن‌رو که مردخای در خانه پادشاه معظم شده و آوازه او در همه ولایتها شایع گردیده بود. پس یهودان جمیع دشمنان خود را به شمشیر زده کشتند و هلاک کردند، و با ایشان هر چه خواستند کردند، و فرشداد و دلون و اسفانا و فورانا و ادلیا و اریدانا و فرمشنا و اریسا و اریدا و بزانا یعنی همه پسران همداتا که دشمن یهود بود را کشتند. ... در دارالسلطنه شوش پانصد نفر و ده پسر هامان را کشته و هلاک کردند، ... و ده پسر هامان را بر دار آویختند. ... و باز در روز چهاردهم آذار یهودان در شوش جمع شدند و سیصد نفر را کشتند، و در سایر ولایات هفتاد و هفت هزار نفر را کشتند. ... و مردخای یهودی بعد از احشویروش پادشاه شخص دوم مملکت بود.

به این ترتیب، انبیای داستان پرداز تورات امور شاهنشاهی هخامنشی را در رؤیایشان به دست مردخای یهودی می‌دهند. ولی در داستانهای دیگرشان که همچنان مربوط به یهودان میان رودان و خوزستان است، سخن از بیچارگی یهودان است، و کمک‌هایی که دربار ایران به آنها می‌کند تا بتوانند به دیار خودشان برگردند و شهرشان اورشلیم و معبد نیاکانشان را بازسازی کنند؛ و آن را پیش از این خواندیم. مردخای این افسانه پس از این به کلی فراموش می‌شود، و همچنین استر این افسانه. ولی شاید مردی به نام مردخای و زنی به نام استر در

خاندانهای مقدسینِ یهودانِ خوزستان وجود داشته‌اند بدون آنکه هیچ ارتباطی با دربار ایران داشته باشند؛ ولی از نامشان برای ساختن این افسانه استفاده شده است؛ همچنان که از نام یکی از انبیای اساطیر یهود که دانیال بوده برای ساختن چندین افسانهٔ مشابه که یک زمان ۳۰۰ ساله را دربر می‌گیرد استفاده کرده‌اند، و یکی از سوره‌های بزرگ تورات (کتاب دانیال) به افسانه‌های او اختصاص دارد. دانیال در زمان نبوخذ نصر (اواخر سدهٔ هفتم پم) پیامبر بوده و به دربار نبوخذ نصر راه یافته و برای نبوخذ نصر پیش‌گویی کرده، صدسال بعد در زمان داریوش بزرگ به دربار ایران راه یافته و دارای عظمت بود، در دربار داریوش دوم هم مقام مهمی داشته، تا زمان داریوش سوم زنده بوده و از برافتادن شاهنشاهی هخامنشی خبر داده است. داستانهای مربوط به زندگی این دانیال نیز بخیهٔ چندین افسانهٔ محلی است که در زمانی از سدهٔ دوم پم از جاهای گوناگون گردآوری شده است.